

استبداد و استقبال «تحلیلی بر زمینه های روانی - اجتماعی استقبال از استبداد رضاشاهی»

محسن عزیزی نیا^۱

دکتر طهماسب علیپوریان^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۲۲

چکیده

پژوهش حاضر، تحلیلی بر زمینه های روانی - اجتماعی استقبال از استبداد رضاشاهی می باشد. در این پژوهش فرض بر این است که شکل گیری استبداد رضاشاه ناشی از نگرش های عام و خاص و شرایط روانی - اجتماعی آن زمان بوده است که اکثر اقشار جامعه تحت تاثیر مصائب و مشکلات سیاسی - اجتماعی به حمایت و استقبال از اقدامات او در دوران رضاخانی روی آوردند. مطابق چارچوب روشی اسپربر، مسئله ی زمینه های روانی - اجتماعی در بروز استبداد ناشی از کمبود عنصر شادی در زندگی مردم، احساس حقارت، رهایی از بندهای روزمره، رسیدن به منزلت اجتماعی بالاتر و عدم ریشه یابی پدیده های اجتماعی است که طرز تلقی افراد و انگاره ی جامعه آرزومند ظهور فردی منجی برای حل معضلات و بحران های اجتماعی می باشد اما از آنجا که شخصیت مستبد از نظر روانی مستعد قدرت است فرصت را غنیمت شمرده و با توجه به شرایط موجود، حکومت استبدادی را تاسیس می کند. لذا در این پژوهش با توجه به زمینه های روانی - اجتماعی و قدرت خواهی و فرصت طلبی رضاشاه، پدیده استبداد را با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و ابزار منابع کتابخانه ای مورد کنکاش قرار داده ایم.

کلید واژه ها: استبداد، استقبال، زمینه ها، روانشناسی اجتماعی، رضاشاه

^۱ کارشناسی ارشد دانشگاه رازی mohsentalebi93@yahoo.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی t.alipour@yahoo.com

مقدمه

هرچند پژوهش‌های متعددی در زمینه‌ی نحوه شکل‌گیری استبداد رضاشاهی و به قدرت رسیدن او از بعد تاریخی و جامعه‌شناسی انجام شده است اما به نظر نگارنده، فضل این کار، داشتن چارچوب روشی برای اثبات موضوع از منظر روانشناسی اجتماعی است؛ پدیده‌ی خودکامگی و استبداد، دستاورد شرایط اجتماعی خاصی باشد؛ لذا در تحلیل آن، بازخوردها و نحوه‌ی نگرش و رفتار افراد مهم است زیرا این طرز تلقی افراد و انگاره‌ها است که آرزومند ظهور فردی منجی برای سروسامان دادن به بحران‌ها هستند، بنابراین به حمایت از فرد خودکامه می‌پردازند.

در این شرایط مجال و فرصت یکه تازی برای فرد خود کامه و مستبد که رضایت و حمایت جمع کثیری از مردم را دارد مهیا می‌شود؛ اما به دلیل عدم توانایی مردم در ریشه‌یابی پدیده‌های اجتماعی، از فرد خود کامه استقبال و در نتیجه پدیده‌ی استبداد رخ می‌دهد. در این راستا بنیان شکل‌گیری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و در ادامه تولد دولت مطلقه‌ی استبدادی رضاشاه را باید از جنبش مشروطه به بعد و سیر تحولات آن ریشه‌یابی کرد؛ چرا که در این دوره، کشور نه تنها دچار نابسامانی و بی‌ثباتی سیاسی شده بود، بلکه گرفتار تجاوز دول بیگانه، ویرانی اقتصادی و شورش‌ها و درگیری‌های داخلی بود. در این شرایط بحرانی صاحبان قدرت داخلی و خارجی نظیر سالار جنگ، نصرت‌الدوله فیروز، سردار اسعد بختیاری و به تعبیر بهار، حتی مدرس و انگلیسی‌ها در پی کودتا بودند. شرایط روانی- اجتماعی مردم و نحوه‌ی رفتار آنها از شرایط حاکم سبب شده بود: «که آرزومندانه منتظر ظهور فردی مقتدر و توانا باشند تا در زیر سایه‌ی او آرامش پیدا کنند. این گروه از مردم بی‌صبرانه مشتاق بودند تا به محض یافتن چنین فردی، تمامی آزادی و اختیارات خود را به او تفویض نمایند^۱ زیرا قدرت در خیابان بساط خود را پهن کرده و منتظر بود تا کسی آن را فراچنگ آورد^۲ و لذا تصور روی کار آمدن هرکسی قابل پیش‌بینی بود و «همه‌ی ایرانیان نیاز کشورشان را به یک حکومت مقتدر احساس می‌کردند و نیز اکثریت معتقد بودند که چنان حکومتی باید مجلس را نادیده بگیرند و از طریق کودتا به قدرت برسند»^۳

استبداد و استقبال

در عصری که رضاخان برسرکار آمد، کمبود عنصر شادی، احساس حقارت، بندهای زندگانی روزمره و عدم شناسایی پدیده‌های اجتماعی در کشور موج می‌زد. بنا به بسترهای نامناسب و نامساعد جامعه‌ی ایران، باور مردم همواره در جستجوی یک منجی برای فیصله دادن خرابی‌ها و مشکلات زمانه خویش بود تا جایی که نسبت به کودتای سوم اسفند و عوامل آن واکنشی از خویش نشان ندادند. آشفتگی روانی و حوادث نامعلوم، قدرت تفکر و شناسایی پدیده‌ها را از مردم گرفته بود. در این مقطع زمانی مردم ایران به طور کلی درک درستی از تحولات و رویدادهای پس پرده نداشتند، راجع به سیاست از اظهار نظر خودداری می‌کردند در عوض بیشتر به تبادل شایعات و خیالات پرداختند، حالت تسلیم و سکوت اتخاذ نمودند و در مجموع خبر کودتا را با بی‌تفاوتی توأم با تعجب و انتظار تلقی کردند. در عمل افکار عمومی و احساسات مردم بدون آنکه از جریانات پشت پرده اطلاع درستی داشته باشند در برابر کودتا و روی کار آمدن سید ضیاء و رضاخان نه با شوق و استقبال بود نه با مخالفت و اعتراض.^۴

همچنان که اریک فروم در «گریز از آزادی» علل روانی مردمی را که به نازیسم روی آوردند، چنین بیان می‌کند: «از لحاظ روان شناسی به نظر می‌رسد این آمادگی برای تسلیم در برابر رژیم (پذیرش نازی‌ها) بیشتر محصول حالتی از خستگی درونی و تسلیم و رضا باشد.»^۵ بعد از آنکه سید ضیاء و رضاخان با انجام کودتایی تهران را تصرف نمودند، سیدضیاء به مقام نخست‌وزیری منصوب شد، و با صدور بیانیه‌ای رهایی از مشکلات را نوید داد. به تعبیر اسپربر «با شوق فراوان احساسات مردم را تحریک می‌نمود و گاهی اوقات با خشم و و فریاد سخن می‌گفت و سخنانش مملو از احساس و آرامشی بود که بر دل شنوندگان می‌نشست. او به گونه‌ای سخن می‌گفت که مردم می‌خواستند و حرف‌هایی را بر زبان می‌راند که روزی خود مردم چنانچه توان بیانش را داشتند، آرزومند گفتنش بودند. در واقع هرکسی روی احساس خستگی و بیزاری توده مردم شرط بندی کند نمی‌بازد.»^۶ این بیانیه آنقدر جامع بود که خواست همه گروه‌های اجتماعی بود و جای هیچ علامت سوالی در ذهن مخاطب بر جای نمی‌گذاشت. او از رنج‌ها و مصائب مشروطه و بحران‌های داخلی و خارجی گفت تا حمایت توده مردم برای اصلاح و دگرگونی کلیه ساختارها. سید ضیاء که در ابتدای راه نمی‌خواست موجی از حملات و مخالفت‌ها را برای خود بخرد. با عوام فریبی و روان شناسی توده‌ها وعده‌ی حل مشکلات و نجات مردم آزاده خاطر را با تحریک عقاید و ارزش‌های سنتی جامعه یعنی خدا، شاه، میهن نوید داد و خود را ناجی مقدرات و سرنوشت ملت معرفی و

وظیفه‌ی مقدس خود را برای همگان وطن پرستی، شاه دوستی و انسان محوری اعلام نمود؛ سپس ادعای آبادانی ادارات دولتی، جلوگیری از فساد و اسراف، اصلاح نظام اقتصادی، تاسیس مدارس دولتی، بهره مندی از نعمت تعلیم و تربیت، تشویق تجارت و صنعت به طریق عملی، خاتمه سختی‌ها و گرانی‌ها با برداشتن احتکار، استقرار وسایل حمل و نقل و ارتباطات، تاسیس شهرداری برای تهران، استقرار امنیت در پرتو سپاهیان دلیر، حمایت از کارگران، دهقانان، زارعان برای ترقی و سربلندی نمود.

هم چنانکه اسپربر از منظر روانشناختی می گوید: «فرد عوام فریب چنین فریاد بر می آورد من همه مشکلات را حل می کنم؛ پس با اشاره‌ی من بی وقفه حرکت کنید؛ من همه چیز را زیر نظر داشته و مراقب اوضاع هستم، شما تحت رهبری خردمندان من، در امنیت و آسایش خواهید بود.»^۷ سیدضیاء که می دانست مردم از استعمارگری انگلستان تنفر دارند، قرارداد بی اعتبار ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس را به حکم خود لغو کرد. او در این بیانیه مردم را به وحدت و همکاری دعوت نمود و چنین می گفت: «من شما را به نجات وطن دعوت می نمایم. من اعتماد به وطن پرستی و مشارکت شما دارم؛ از تمام شما مردم درخواست می نمایم که به وسیله طرح پیشنهادها و تقدیم افکار و مشورت‌ها مرا مساعدت کنید.»^۸ مفهوم این بیانیه از نظر روانی یعنی اینکه: «وقتی تو و من به عنوان ما با هم وحدت داشته باشیم، می توانیم به راحتی همه معضلات را حل کنیم؛ هیچ کس جز من نگران وضع شما نیست؛ شما بخشی از وجود من هستید و من پاره ای از شما.»^۹ تاثیر جملات زیبا و دلنشین اولین بیانیه‌ی رئیس الوزراء کودتایی، آنچنان مردم بی‌اطلاع را به وجد آورد که گویی فرشته‌ی خوشبختی و عدل و داد در آسمان این کشور ستم دیده به پرواز درآمده بود همین سبب شد که تجار و اصناف که از حمایت روحانیت برخوردار بودند، در جواب این جملات احساس برانگیز لب به تشکر از کسی گشودند که سال‌ها انتظارش را می کشیدند و وجود چنین کودتایی را مغتنم شمردند.

در واقع مردم از نظر روانی در وضعیتی به سر می بردند که برایشان مهم نبود که بیانیه دهنده، سید ضیاء انگلیسی باشد یا رضاخان میرپنج. هدف، نوید اصلاحات و سروسامان دادن اوضاع پریشان جامعه بود. درتشکر اصناف و کسبه آمده است: «این پیمان نامه در حقیقت حاوی جمیع مطالب و آرزومندی اهل ایران از هر طبقه و صنف است. این همان است که مردم بیچاره تا به حال از خدا می خواستند و هر طبقه از طبقات مردم و هر صنف از اصناف این مملکت را از رنجبر و غیره، امیدوار و فرح بخش می سازد و

مژده می‌دهد که عاجزانه مستدعی هستیم که تشکرات این مشت رنجبران و کسبه بازار قبول فرموده و انشالله زودتر مفاد این بیانیه را به موقع اجرا کنید.»^{۱۰}

این عقاید مردم در بدو ظهور کابینه بود ولی پس از مدتی که از عمر کابینه گذشت، رفته رفته حس خوش بینی که در بدو امر نسبت به هیئت دولت وجود داشت، مبدل به یاس گردید و مالیات‌هایی بر ضروریات زندگی مردم وضع شد و از همه مهمتر، روز به روز تضییقاتی بر مردم تحمیل گردید و در نتیجه نظر مردم نسبت به دولت و طرز کار کابینه عوض شد و برعهده‌ی ناراضی‌ها افزوده گشت. از آنجا که مردم و برخی از طبقات، توانایی فهم پدیده‌ها و جریانات سیاسی پشت پرده‌ی، کودتا را نداشتند هنگامی که متوجه شدند سید ضیاء سرسپرده و عامل انگلیسی‌ها است از او روی شتافتند و در پی مصلحی دیگر بودند. این مصلح کسی نبود جز رضاخان میرپنج. بعد از آنکه کابینه‌ی سیدضیاء سقوط کرد، تمام توجهات و انتظارات به سوی رضاخان معطوف شد. ایشان برنامه‌ی اصلی خود را دولت متمرکز قوی و استقرار امنیت در جامعه و سرتاسر مملکت اعلام نمود، وی در این راستا توانست با اقدامات تامینی، نظم و انضباط را برای جامعه به ارمغان آورد و پیامد این ارمغان، توسعه امنیت راه‌های مواصلاتی اداری- تجاری، بهبود وضعیت اقتصادی، سرکوب جنبش‌های گریز از مرکز، ایجاد وحدت فرماندهی در بین نظامیان بود. که همین اقدامات با حمایت و استقبال سایر گروه‌ها و اقشار در جامعه روبرو شد. منصفانه باید گفت در واقع وی شجاعت و تدبیری به خرج داده بود که تاکنون در حد فکر و شعار بود تا عمل. مردم و سایر طبقات به نشانه‌ی شکرگزاری از اقدامات غرورآفرین رضاخان، از سایر نقاط به دیدار او هجوم آوردند. بنا به گفته‌ی بهبودی پیشخدمتش؛ «عده‌ای از مردم برای دیدن سردار سپه و سوارانش در خیابان سپه جمع می‌شدند و بی اندازه نسبت به آنها اظهار علاقه می‌کردند. واقعاً سردار سپه مردمی بود و محبوبیت عجیبی پیدا کرده بود مخصوصاً این که به مرور، دست مستشاران خارجی را کوتاه کرده بود؛ سوئدی‌ها را از ژاندارمری و شهربانی و صاحب منصبان قزاق روسی را از قزاقخانه. همه جا را ایرانی‌ها اداره می‌کردند. وقتی که سرهنگ محمدخان درگاهی در رأس نظمیة آن روز جایگزین سوئدی‌ها شد، مردم باور نمی‌کردند که یک صاحب منصب ایرانی بتواند نظمیة را اداره کند.»^{۱۱}

تجار که به دلیل فقدان امنیت و ثبات سیاسی در دوران حکومت قاجارها به تنگ آمده بودند و مدعی اصول مشروعیت و پایداری به آن بودند، طی اقدامات تامینی که سردار سپه در وزارت جنگ از خود نشان داده بود، گروهی از سرشناسان آنها همچون امین‌الضرب، حاج رحیم آقا قزوینی، کاشانی و... روسای

اصناف که بالغ بر دویست تن بودند، به خاطر قدردانی از عملیات سردار سپه در جنوب و سرکوب شیخ خزعل به مجلس رفتند و بیانیه ای در حمایت از رضاخان ضمن یادآوری حقارت ها و تجربه ناکامی های گذشته قرائت کردند در این بیانیه آمده است: «آنهایی که برتعالی و ترقی ایران علاقمندند افرادی که به لزوم حفظ حیات اجتماعی خود معترفند، منصفانه در وضعیات گذشته این مملکت قضاوت کرده و با وضعیت کنونی مقایسه نمایند امروز که امنیت در سرتاسر مملکت حکمفرما است؛ امروز که نهضت اقتصادی در کار و موجبات رفع فقر و فلاکت عمومی نزدیک است؛ امروز که اصل امنیت سیاسی و مدنی تامین شده است؛ قطعاً تشخیص بدهید که بهبودی‌های حاصله نتیجه فداکاری و خدمات صادقانه آن سرباز نامی و سردار ناجی ایران است.»^{۱۲}

سردار سپه در مسیر لشکرکشی به سمت جنوب در سرکوب شیخ خزعل، راه اصفهان به خاک بختیاری ها و خوزستان را در پیش گرفت. در این سفر، با استقبال و احساسات اهالی اصفهان و علمای آن روبرو شد. رضاخان در خاطراتش چنین ابراز نموده است: «در سرکوب شیخ خزعل اهالی اصفهان از ورود من نهایت شغف و سرور می کردند و از روی محبت و دوستی نمی خواستند شخصاً به مهلکه قدم بگذارم. از علمای آنجا حاج نورالله، فشارکی و سیدالعراقین به دیدن من آمدند حتی حاج نور الله به من گفت: من حاضرم خود و عموم کسان و عشیره ام با شما حرکت کنم.»^{۱۳} سردار سپه بعد از آنکه شیخ خزعل را شکست داد، عازم عتبات عالیه در عراق شد باز هم با استقبال علما و تجار مقیم بصره، نجف، کربلا روبرو شد تا جاییکه بعدها آیت الله نایینی تمثال مبارک حضرت علی(ع) را برای او فرستاد و این اقدام «بر موقعیت و اهمیت رضاخان افزود.»^{۱۴} روحانیت این تصور را نمی کرد که رضاخان روزی رضاشاه می شود و حکومت استبدادیش به خشونت مذهبی و سکولاریسم روی می آورد. حتی مدرس و مصدق که از مخالفان دیکتاتوری رضاخان بودند، در جریان استیضاح در مجلس از اقدامات تامینی و دولت مقتدر رضاخان دفاع کردند. خشنودی‌های عمومی بدرقه راه سردار سپه در لشکر کشی‌هایش به نقاط مختلف شد تا جاییکه پیام تبریک و احساس خوشحالی مردم و سایر اقشار که با روحانیت در ارتباط بودند از نقاط مختلف ایران در پی پیروزی‌های رضاخان به تهران ارسال شد. «تجار ضمن تاکید حکومت قانون و اصل مرکزیت از اهداف رضاخان در اجرای اصلاحات اقتصادی و ارتقای امور تجارتهی که منشاء حیات مملکت است، پشتیبانی کردند آنان در بیانیه خود به هر جریان مخالف آمیزی اظهار نفرت کردند.»^{۱۵}

بازرگان که از نزدیک رضاخان را شناخته گفته است: «در صدر صفات و نبوغ‌های رضاخان، قدرت پسیکولوژیک و مردم شناسی‌اش حقیقتاً فوق‌العاده بود.»^{۱۶} این ویژگی او طوری بود که در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها همواره با بیان جملات شیرین و دلنشین برای مردم به اظهار تنفر و انزجار از سلسله قاجاریه و به تمجید احساسات مردم می‌پرداخت. او با قرار دادن دو اصل «رفاه حال عموم» و «اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام» در صدر برنامه‌ها، و همچنین آزادی افکار عموم و استقرار امنیت، توانست کنترل امور را در دست بگیرد «هدف او ایجاد یک انقلاب فکری در مردم و تحریک افکار عمومی جهت تغییر رژیم بود، او می‌خواست با اعتقادات دینی و تداعی حقارت‌های پیشین، هدایت افکار عموم جامعه را در دست گیرد»^{۱۷} چرا که از نظر روانی، فرد قدرت طلب در فرآیند دست یابی به قدرت، احساس کینه و دشمنی مردم را تحریک کرده و به آن مشروعیت می‌بخشد و با رنگ و بوی اعتقادی دادن به این احساسات، آن را پدیده‌ای شریف و اصیل نشان می‌دهد. او طرز تلقی جدید را باعث افتخار و سربلندی می‌داند.^{۱۸}

در واقع این ویژگی بدیهی است و هر دیکتاتوری که می‌خواهد زمام امور را در دست بگیرد، بدواً بنام دلسوزی و برای استقرار امنیت و عدالت اجتماعی کلمات زیبا و بیانات دلنشینی ذکر می‌کند تا مردم فریب، الفاظ قشنگ را خورده و بعداً نتیجه‌ای که می‌خواهد تحصیل نماید.^{۱۹} خصوصیات ظاهری و جایگاه اجتماعی رضاخان برای جامعه ایران جذاب بود؛ چرا که پیشینیه و سبک زندگی اشرافیت قاجار و نظام حاکمه‌ی آنها، اثرات روانی منفی بر ذهن مردم بر جای گذاشته بود در حالیکه قامت بلند، چهره مصمم و با دیسپلین نظامی، آراستگی ظاهری و موقعیت خانوادگی رضاخان، در میان مردم بر محبوبیتش می‌افزود و سریعتر می‌توانست به اهداف خود دست یابد. همچنانکه خواجه نوری در این زمینه می‌نویسد: «سادگی و بی‌آلایشی که سردار سپه در لباس پوشیدن و رفتار و گفتارش داشت، بر محبت او در دل‌ها رفته رفته می‌افزود و مردم ایران که مدت‌ها از عبارات توخالی و پرصدا زمامداران خسته شده بودند، کم حرفی و مختصرگویی و صدای آهسته و کم ادعایی وزیر جنگ را خیلی می‌پسندید.»^{۲۰} اگر چه برخی از آگاهان جامعه نظیر مصدق و مدرس و شاعر معروف عشقی خطر استبداد و دیکتاتوری رضاشاه را تشریح می‌کردند. اما به دلیل شرایط روانی- اجتماعی حاکم بر جامعه، اکثر گروه‌ها و طبقات موافق ماندن رضاخان بودند؛ چرا که ذهن مشترک جامعه خواستار دولت مقتدر مرکزی و امنیت پایدار بود و نمی‌خواست بندهای روزمره، حقارت‌ها و ناکامی‌های تلخ گذشته را تکرار و تجربه کند. بنابراین مولفه امنیت و نظم مرکزی، اقشار موافق و مخالف را به وحدت فکری و عملی پیوند می‌داد.

حمایت و استقبال روحانیت، مردم، تجار و سایر گروهها از رضاخان به خاطر پیروزیها و موفقیت‌های جامعه‌پسند در قیاس با حاکمیت‌های قبلی بود نه اینکه آگاهانه به استقبال استبداد بروند؛ چرا که به واسطه این حمایت علماء و روابط نسبتاً حسنه رضاخان با آنها بود که منجر به جلب نظر مردم و سایر گروهها در گرایش و استقبال از رضاخان شد. لذا همین عامل را باید از عمده امتیازات استقبال گرایانه رضاخان دانست. اما این رضاخان بود که با یک تیر دو نشان را مورد هدف قرار داد و اقداماتش در دوران پادشاهی بر خلاف اراده عموم و آزادی‌های جامعه گرایش پیدا کرد و از مسیر اولیه منحرف گردید. زیرا «خودکامگان قدرت طلب همیشه نوید رسیدن به آستانه دوران جدیدی را تبلیغ کرده‌اند اما در خاتمه مردم چیزی جز دوره‌ای مملو از ظلم و ستم و تلخ کامی تجربه نکرده‌اند، اگر چه نظام خودکامگی یک رشته تغییر و تحولات در چگونگی روابط زندگی روزمره ایجاد می‌کند؛ اما هواداران آتشین این نظام‌ها متاسفانه خیلی دیر خواهند فهمید که رهایی از شر بدبختی‌ها و تیره روزی‌ها گذشته چیزی نیست که با تغییرات این چینی امکان‌پذیر باشد.»^{۲۱}

لومپن‌ها

لومپن اصطلاحی است آلمانی و معمولاً به طور عام برای افراد رانده از طبقه، وازده، به فساد کشیده و فاقد پیوند جایگاه و هویت طبقاتی به کار گرفته می‌شود. این افراد از آنجا که شغل ثابت و درآمد معینی ندارند از طریق طفیلی‌گری، مشاغل کاذب و دست فروشی زندگی می‌کنند. اغلب این افراد با ولگردی، دزدی، چاقوکشی، خودفروشی و فحشای، قمار بازی، خبرچینی، الواتی، اوباشی، جیب‌بری، گدایی، فال‌گیری روزگار می‌گذرانند.^{۲۲} لومپن‌ها از جنبه طبقاتی خلق و خوی یکسانی ندارند. آنها چون دارای زندگی آشفته و نابسامان، مشاغل بی ثبات و فاقد منافع و آگاهی صنفی و طبقاتی هستند. به پریشانی فکری و آشفتگی روانی دچارند و عناصری بی‌شخصیت، بی‌انضباط، انتقام جو، فرصت طلب و فتنه‌گردند.^{۲۳} رضاخان علاوه بر حمایت اجتماعی که در سید سیاسی به همراه داشت، با توجه به بسترهای نامساعد جامعه از لومپن‌ها به عنوان ابزار مناسبی برای تحکیم مواضع دیکتاتوری و فریب افکار عموم به بهانه امنیت و پیشبرد اهداف بهره برد. او از کودتای ۱۲۹۹ تا زمان فتح سلطنت از آنها در جهت رسیدن به قدرت استفاده نمود. اما در دوران سلطنت رضاشاهی آنها را کنترل و محدود نمود تا جایی که بعد از کودتای ۱۲۹۹ تا تاسیس حاکمیت استبدادی، از حمایت ناآگاهانه اوباش‌ها در جریانات سیاسی - اجتماعی از قبیل بلوای نان، حکومت نظامی، جمهوری خواهی و تغییر سلطنت بهره لازم را برد. با نزدیک شدن

سالگرد کودتای سوم اسفند، زمزمه‌هایی در میان جامعه و سایر طبقات و مطبوعات تحت عنوان کودتای انگلیسی در شهر تهران ایجاد و منجر به واکنش رضاخان شد.

رضاخان که در پی فرصتی بود تا از طریق حکومت نظامی بتواند جلوی این قبیل تحرکات را گرفته و به بهانه آشوب و اختلال در نظم و امنیت جامعه، مخالفان را سرکوب کند. ماژور ایمبری «نایب کنسول امریکا» وقتی متوجه می‌شود که سقاخانه واقع در خیابان شیخ هادی تهران معجزه کرده و شخص کوری را شفا داده و مردم و دسته‌های سینه زن از همه سوی شهر در آنجا گرد آمده‌اند و از آنجا برای تبرک استفاده می‌کنند، جهت عکس گرفتن به آنجا عزیمت می‌کند و بازاری‌ها، طلبه‌ها، ولگردها با شایعه انداختن اینکه فرنگی در آب زهر ریخته و عکس برداری نموده، با سنگ و چماق به او حمله می‌کنند و شدیداً مجروح شده و ماموران نظمیه علیرغم اینکه از نزدیک شاهد ماجرا هستند جلوی این حادثه را نگرفته و تنها او را به بیمارستان منتقل می‌کنند، تا اینکه اوباش‌ها دوباره به بیمارستان حمله ور شده و او را به قتل می‌رسانند زیرا «در آن روزها یعنی اواخر سال ۱۳۰۰ رضاخان به همدستی انگلیسی‌ها در جریان کودتا متهم شده بود.»^{۲۴} از این طریق حکومت نظامی برقرار و آزادی مطبوعات را بیشتر محدود^{۲۵} و همچنین جمعی را به اتهام آشوب از تهران تبعید کرد.

یکی از اقداماتی که سردار سپه به ظاهر برای جلوگیری از فساد و فحشاء و توجه به احکام شرع اسلام به منظور کسب محبوبیت و مشروعیت در بین مردم انجام داد، بازداشت دو نفر از روسپیان زن معروف تهران به علت عیش و نوش با دو نفر از سفارت انگلیس به نام‌های اسمارت و بریجمن توسط نظمیه بود. وقتی این خبر به اطلاع حاج آقا جمال اصفهانی که از علمای تند تهران بود رسید، به سردار سپه نوشت که بایستی حد شرعی بر آنها جاری شود، سپس رضاخان به نظمیه دستور داد که آن دو زن را در میدان توپخانه حد بزنند و کلیه فواحش را از تهران خارج کرده و در بیرون تهران در محله‌ای به نام «شهر نو» اسکان دهند. این اقدام تا اندازه‌ای باعث محبوبیت سردار سپه در بین مردم و روحانیت شد و دیگر اینکه عنوان «عامل انگلیسی» که به او نسبت داده شده بود از بین رفته و او را ضد انگلیسی بیگانه ستیز در میان عموم جلوه داد. جز چند نفری که از کتله قضایا اطلاع داشتند، هیچ کس نمی‌دانست که این موضوع از یک سرچشمه سیاسی جریان پیدا می‌کرد.^{۲۶} هنگامی که اسمارت به ژنرال حبیب‌الله خان ماموریت می‌دهد که به سید ضیاء تفهیم کند که رضاخان باید از سر راه برداشته شود اما حبیب‌الله خان چنین اقدامی ننموده و رضاخان را از این امر آگاه نمود، به همین منظور رضاخان پس از خروج سید

ضیاء درصدد انتقام از اسمارت شد.^{۲۷} این اقدام انتقام‌جویانه، سفارت انگلیس را در یک بن بست قرار داد و راهی جز صرف نظر کردن از خدمت دو نفر از مامورین ورزیده خود نداشت.^{۲۸}

هنگامی که در ۲۷ مرداد ۱۳۰۳ رضاخان به علت بی‌اعتنایی به اصول مشروطه، قانون اساسی و مجلس، توسط جناح اقلیت به رهبری مدرس استیضاح شد «تظاهراتی از میدان توپخانه به سمت بهارستان به راه افتاد و فریاد زنده باد و مرده باد از هر سوی بلند می‌شد تا اینکه به مجلس رسیدند، نظامیان پیرامون مجلس جمع شده و بسیاری از افراد حاضر در آنجا با چوب، چماق، مجهز کرده بودند تا به محض ورود نمایندگان اقلیت به مجلس که طرح استیضاح را داده بودند، به آنها هجوم ببرند تا جائیکه چماق به دستان اجیر شده به مدرس، حائری و کازرونی حمله کردند و با مشت و چوب ضرباتی بر آنها وارد کردند.»^{۲۹} بلواگران و هوچیان با شعارهای «مرده باد مدرس و زنده باد سردار سپه» وارد صحن مجلس شدند. او وقتی شعارهای مرده باد را شنید رو به کسانی که شعار می‌دادند کرد و گفت «اگر مدرس بمیرد دیگر کسی به شما پول نخواهد داد.»^{۳۰} مدرس در جریان استیضاح در صحن مجلس اعمال و نیت رضاخان را دیکتاتورمانانه خواند اما این استیضاح با مخالفت جناح اکثریت مواجهه گشت که نتیجه و ثمره‌ای در بر نداشت «پس از زد و خوردهایی که داخل و خارج از مجلس میان موافقان و مخالفان رخ داد، سرانجام به واسطه قدرت اکثریت و بیم جانی برخی نمایندگان مخالف، استیضاح پس گرفته شد.»^{۳۱}

لومپن‌ها از جمله حامیان نغمه جمهوری‌خواهی رضاخان بودند که با تحریک نظامیان و عوامل رضاخان در تهران و سایر شهرستان‌ها در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند. آنها با ارسال تلگراف به مجلس و دولت انزجار و نفرت خود را از نظام قاجارها ابراز می‌نمودند «لومپن‌ها برای استقرار جمهوری و فعالیت علیه قاجارها سازماندهی می‌شدند، میاندار این گردهمایی عمال جیره خوار دولت بودند.»^{۳۲} نظامیان با وعده دادن و پول به افراد سرشناس و کاردان، تدارکات لازم را مهیا می‌دیدند «به سردستان این جمع «اوباش‌ها» حقوقی داده می‌شد و نیازهای پیش پا افتاده‌ی آنان تامین می‌گردید. رهبران جماعت مذکور هم که بیشتر ولگردها و اشخاص بیکار و بی‌حیثیت هستند، با مختصر بروز سخاوتی که از سردسته‌ها ببینند، مست می‌شوند و برای هو کردن حاضر می‌شوند.»^{۳۳} از آنجا که نغمه جمهوری‌خواهی، فراگیر و عام نبود، مجریان آن با شکست روبرو شدند و تفکر دست اندرکاران آن به بار

نشست زیرا جنبشی که به کارگردانی دست‌های پشت پرده و توسط مفلوک ترین اقشار اجتماعی یعنی لومین‌ها دامن زده شد به واقع یک بلوا بود تا یک جنبش مقبول سیاسی.^{۳۴}

روشنفکری اقتدارگرایانه

بنیان اندیشه‌های جدید و عصر روشنگری را در ایران باید در نظریات افرادی چون میرزا یوسف مستشارالدوله که در زمره دیوانسالاران اصلاح طلب مدرن، آراء و عقاید خود را سازگاری قانون مدرن با دیانت، میرزا آقا خان کرمانی تکیه بر سه اصل مدنیت فرهنگی، اخذ بنیان‌های سیاسی جدید فرنگیان و ناسیونالیسم و رئوس افکار ملکم خان «تجدد خواهی بلاشرط» با دوری از دو اصل استبداد سیاسی و تعصب دینی، اندیشه میرزا فتحعلی آخوندزاده که دو بنیاد استبداد و واپس‌گرایی را عامل عقب ماندگی ایرانیان می‌دانست و تاکید بر اصول پنجگانه، تشکیل حکومت قانونی، سکولاریزم، احیای روحیه وطن خواهی و ناسیونالیسم باستان‌گرا، گسترش علوم جدید و فرهنگ لیبرالیستی و سرانجام تغییر الفبای عرب و برگزیدن الفبای لاتین جستجو کرد.^{۳۵}

این طبقه روشنفکر با نگرش به فلسفه سیاسی غرب، تغییر در ساختار حاکمیت و وضع دین را بر مبنای سه ابزار کلیدی مشروعیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم برای ساخت جامعه‌ای نوین، قدرتمند و توسعه یافته کارساز می‌دانستند.^{۳۶} اندیشه‌های جدید پس از پیروزی مشروطه، به منظور تحول در ساخت اجتماعی-سیاسی با استقبال روشنفکران و اصلاح‌طلبان روبرو و منجر به شکل‌گیری احزاب و مطبوعات و لژهای فراماسونری در میان جامعه گردید؛ اما به دلیل مساعد نبودن بسترهای تجددخواهی و اصلاح طلبی و تناقضات لاینحل در میان عناصر درونی جامعه مشروطه، به شکست منتهی شد.

بعد از ناکامی مشروطه، دو گزینه تغییرات و اصلاحات تدریجی در قالب بنیان‌های مشروطه و روی کارآمدن حکومتی مقتدرجریان داشت اما باور و امید به گزینه دوم تغییرات سریع و رادیکالی میان روشنفکران پدید آورد. در اثر پسرفت های جنبش مشروطه، جنگ جهانی اول، جنبش‌های گریز از مرکز، سلطه استعمار و امپریالیسم، طبقه متوسط و روشنفکران نسل دوم گزینه ای جز جستجوی مردی مقتدر و کسی که به عنوان کارگزار ملت و حکومتی مقتدر «هر چند نه لزوماً استبدادی» بنا نهد و قادر باشد اوضاع مملکت را سر و سامان دهد نبود. درحالیکه روشنفکران نسل اولیه برابرخواهی اجتماعی، آزادی خواهی و ملی‌گرایی رمانتیک را برای تغییر و اصلاح در سرتاسر کشور می‌خواستند، اما برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول، ایده دولت مرکزی مدرن ذهنشان را مشغول می‌کرد و اقتدارگرایی سیاسی و

ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی به نیروی ضروری و کارساز در تحقق آرزوهایشان تبدیل شد.^{۳۷} این جریان روشنفکری انتظار ظهور یک مصلح بزرگ و نجات‌دهنده را که عظمت گذشته ایران را به آن بازگرداند و ایرانی نو بسازد در سر داشت.^{۳۸}

زمینه‌های روانی مشروطه، منجر به استقبال نویسندگان و شاعران و روشنفکران از حکومت مقتدر مرکزی و دیکتاتور صالح گردید. در این زمینه آمده است: «پس از کودتا که گرایش انقلابی در ناسیونالیسم ایرانی داشتند با شور و شغف فراوان حتی سرمستانه به استقبال آن شتافتند.»^{۳۹}

بسیاری از روشنفکران و نوگرایان مانند محمود افشار، بهار، احمد متین‌دفتری، حسن پیرنیا، عیسی صدیق، سید حسن تقی‌زاده، تیمورتاش، مصدق، فروغی، علی اصغر حکمت، احمد کسروی، عباس اقبال آشتیانی، علی اکبر سیاسی، سلیمان میرزا اسکندری، مهدی قلی‌خان هدایت، علی دشتی و شعرابی مانند عشقی با انتشار مقاله «عید خون»، عارف قزوینی، فرخی یزدی، ملک الشعرای بهار که از شاعران و فعالان سیاسی بعد از ناکامی مشروطه در جهت جبران حقارت‌های اجتماعی - سیاسی اعتقاد داشتند که «تنها یک دولت مقتدر مرکزی با همراهی احزاب و مطبوعات آزادیخواه و به شرط عدالت بر سر کار آمده باشد، می‌تواند همه کار برای مملکت بکند.»^{۴۰} بهار پس از روی کار آمدن رضاشاه، تجربه تلخ از حکومت مقتدر مرکزی را اینگونه بیان می‌کند: «تصور کنید مردی که تا دیروز به آرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با هر کس که احتمال مقدراتی در او می‌رفت همکاری کرده بود اینک باید با مقتدرترین حکومت‌ها مخالفت کند.»^{۴۱}

شرایط سیاسی - اجتماعی ایران روشنفکران و فعالان سیاسی را مجبور کرد به ناچار از آزادی‌های اصول مشروطه دست کشیده و جبران حقارت‌ها و محرومیت‌ها را در انتظار ناجی مقتدر برای کشور می‌دانستند در حالیکه گرایش به استبداد در اذهان هیچکدام از این تلاشگران خطور نمی‌کرد «فقط از مرام ملی رضاخان صددرصد پشتیبانی کردند».^{۴۲} اصلاح‌طلبانی که طرفدار تغییرات رادیکال بودند، در اواخر ۱۲۹۰ خود را از سیاست کنار کشیدند، از حماقت‌های جوانی وحتى آنچه خود نوشته بودند فاصله گرفتند و به انتظار یک منجی مقتدر برای نجات کشور نشستند.^{۴۳}

نتیجه گیری

زمینه و ریشه روانی استبداد را باید در بنیان های اجتماعی و ضعف شرایط ساختاری نظام سیاسی قاجارها در قلمروهای عمومی و خصوصی نظیر فقر اقتصادی، جنبش های گریز از مرکز، جنگ جهانی اول، تحولات نظام بین الملل، سلطه استعمار و امپریالیسم جستجو کرد. مشروطه و میانی آن با شکست مواجهه شد و برآیند آن هرج و مرج نیروهای داخلی و خارجی بود. این بحران ها منجر شد تا مسائلی مانند کمبود عنصر شادی، رهایی از بندهای روزمره، رسیدن به منزلت اجتماعی بالاتر و عدم شناسایی پدیده های سیاسی - اجتماعی، حقارت ها و محرومیت ها در جامعه موج بزند و باور عموم، نگرش ها و وضعیت روانی جامعه انتظار منجی و مصلحی کارآمد را برای رفع بحران ها و جبران حقارت ها پذیرا شود. با کودتای سوم اسفند و در ادامه ی ورود رضاخان به قدرت، ایشان سرلوحه برنامه ها و اقدامات خود را تثبیت حکومت مقتدر مرکزی و استقرار امنیت جهت سر و سامان دادن اوضاع پریشان جامعه اعلام کرد که با استقبال روحانیت، عموم مردم، تجار، روشنفکران، شعرا، نویسندگان، مجلس، مطبوعات، نظامیان روبرو شد. اقدامات پیروزمندانه و موفقیت های رضاخان در سرکوب جنبش های گریز از مرکز، تاسیس حکومت مقتدر مرکزی، امنیت، بهبود راه های تجاری و سازماندهی نیروهای نظامی، برای جامعه شادی و آرامش را به ارمغان آورد که براقدار و جایگاه او می افزود. به حدی که همین موفقیت ها، استقبال و حمایت اجتماعی را در پی داشت.

از طرفی دیگر این شخصیت قدرت طلب که در پی تصرف کرسی سلطنت بود، در سایه این حمایت هم مخالفین و معاندین را از سر راه برداشت و هم با جریحه دار کردن احساسات و باورهای ملی- مذهبی مردم و لومین ها فرصت را غنیمت شمرد و مقاصد استبدادی خود را پیش برد. در واقع، جامعه و مردم مطالبه شادی، منزلت، رهایی از حقارت ها و بندهای روزمره و نابسامانی های اجتماعی را داشتند که به حمایت و استقبال از رضاخان روی آوردند و در نتیجه استبداد رضاشاهی رقم خورد. در عصر حاضر، با توجه به شرایط روانی ناشی از مشکلات سیاسی- اقتصادی که گریبانگیر جامعه است، امکان روی کار آمدن شخصیت های فرصت طلب و قدرت گرا قابل پیش بینی است.

پی نوشت ها:

- ۱- اسپربر، مانس(۱۳۷۹)، **روانشناختی استبداد**، ترجمه: علی صاحبی، چاپ اول، تهران: آینده، ص ۶۳.
- ۲- اتابکی، تورج(۱۳۸۵)، **جامعه و دولت در عصر رضاشاه**، ترجمه: مهدی حقیقت خواه، چاپ اول، تهران: ققنوس، ص ۱۳۹.
- ۳- کاتم، ریچارد(۱۳۷۱)، **ناسیونالیسم در ایران**، ترجمه: سرلک، فرشته، چاپ اول، تهران: نشرگفتار، ص ۲۳۹.
- ۴- بازرگان، مهدی(۱۳۵۰)، **مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی**، چاپ اول، تهران: مدرس، صص ۹۰-۹۲.
- ۵- فروم، اریک (۱۳۷۰)، **گریز از آزادی**، مترجم: فولادوند، عزت الله، چاپ ششم، تهران: انتشارات مروارید، ص ۲۱۷.
- ۶- اسپربر، **روانشناختی استبداد**، ص ۷۳.
- ۷- همان، ص ۷۶.
- ۸- کی، حسین(۱۳۶۱)، **تاریخ بیست ساله ایران (کودتای ۱۲۹۹)**، ج ۱، چاپ اول، تهران: نشر ناشر، ص ۲۵۰.
- ۹- اسپربر، **روانشناختی استبداد**، ص ۷۲.
- ۱۰- مکی، **تاریخ بیست ساله ایران (کودتای ۱۲۹۹)**، ص ۲۹۳.
- ۱۱- بهبودی، سلیمان، پهلوی، شمس، ایزدی، علی(۱۳۷۲)، **خاطرات رضاشاه**، چاپ اول، تهران: نشر نو، ص ۲۳.
- ۱۲- ترابی فارسانی، سهیلا(۱۳۸۴)، **تجار، مشروطیت و دولت مدرن**، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ص ۴۶۲.
- ۱۳- هارون و هومن(۱۳۸۶)، **سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران**، چاپ اول، تهران: نشر کمال اندیشه، صص ۵۹-۶۰.
- ۱۴- ترابی فارسانی، **تجار، مشروطیت و دولت مدرن**، ص ۴۹۲.
- ۱۵- همان، ص ۴۹۴.
- ۱۶- بازرگان، **مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی**، ص ۱۹۳.

- ۱۷- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹)، چالش جمهوری و سلطنت در ایران (زوال قاجار و روی کار آمدن رضاشاه)، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، ص ۱۴۶.
- ۱۸- اسپربر، روانشناختی استبداد، ص ۷۲.
- ۱۹- مکی، حسین (۱۳۵۹)، مقدمات تغییر سلطنت، ج دوم، ت چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۴۳.
- ۲۰- خواجه نوری، ابراهیم (۱۳۵۷)، بازیگران عصر طلایی (داور، تیمورتاش، آیرم، طهماسبی، دشتی)، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ص ۱۷۵.
- ۲۱- اسپربر، روانشناختی استبداد، ص ۷۰.
- ۲۲- زاده محمدی، مجتبی (۱۳۸۹)، لومین ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۴۲-۱۳۰۴ش)، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، ص ۵-۶.
- ۲۳- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲)، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران، تهران: سمت، ص ۱۵۲.
- ۲۴- زاده محمدی، لومین ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۴۲-۱۳۰۴ش)، ص ۷۷.
- ۲۵- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰)، اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله سیاسی پهلوی)، ترجمه: نفیسی، محمدرضا و عزیزی، کامبیز، چاپ هفدهم، تهران: نشر مرکز، ص ۱۳۴.
- ۲۶- پورشالچی، محمود (۱۳۸۴)، قزاق (عصر رضاشاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه)، چاپ اول، تهران: فیروزه، صص ۳۷-۳۵.
- ۲۷- همان، ص ۳۴.
- ۲۸- زاده محمدی، لومین ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۴۲-۱۳۰۴ش)، ص ۷۱.
- ۲۹- همان، ص ۷۸.
- ۳۰- آبادیان، حسین (۱۳۸۹)، بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۹۹ش)، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ص ۴۲۴.
- ۳۱- کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله سیاسی پهلوی)، ص ۱۳۴.
- ۳۲- اس، ملیکف (۱۳۵۸) استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، مترجم: ایزدی، سیروس، ت چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ص ۷۶.
- ۳۳- آبادیان، بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۹۹ش)، ص ۲۵۸.
- ۳۴- همان، ص ۳۸۵.

- ۳۵- علی اکبری، محمد(۱۳۸۴)، **پیشگامان اندیشه جدید در ایران(عصر روشنگری)**، چاپ اول، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۴۸-۴۷.
- ۳۶- آبراهامیان، یرواند(۱۳۸۳)، **ایران بین دو انقلاب؛ درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر**، مترجمان: گل محمدی، احمد و فتاحی، محمد ابراهیم و لیلایی، چاپ نهم، تهران: نی، ص ۸۰.
- ۳۷- اتابکی، **جامعه و دولت در عصر رضاشاه**، ص ۱۴.
- ۳۸- آزاد ارمکی، تقی و دلگشایی، بهروز(۱۳۹۰)، **مسئله مدرنیزاسیون در ایران «تطبیقی-تاریخی ایران و ترکیه در دوران حکومت رضاشاه و آتاتورک»**، **مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران**، دوره دوم، ش ۶-۵، ص ۲۰.
- ۳۹- کاتوزیان، **اقتصاد سیاسی ایران(از مشروطیت تا پایان سلسله سیاسی پهلوی)**، ص ۱۲۳.
- ۴۰- بهار، ملک الشعراء(۱۳۵۷) **تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)**، چاپ اول، تهران: امیر کبیر، ج اول، ص دیباچه ط.
- ۴۱- **همان**، ص دیباچه ط.
- ۴۲- غنی، سیروس(۱۳۸۹)، **ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها**، ترجمه: حسن کامشاد، چاپ پنجم، تهران: نیلوفر، ص ۳۴۷.
- ۴۳- یرواند، آبراهامیان(۱۳۸۹)، **تاریخ ایران مدرن**، مترجمان: فتاحی، محمد ابراهیم و لیلایی، چاپ هفتم، تهران: نی، ص ۷۴.